

گفت و گو با آقای دکتر جمشید جعفرپور

رئیس کمیسیون مشورتی شورای عالی انقلاب فرهنگی



## مهندسی نظام آموزشی بخشی از مهندسی فرهنگی است

دکتر جمشید جعفرپور عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم و دارای دکترای فقه و حقوق می‌باشد. ایشان ریاست کمیسیون تعلیم و تربیت دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی را در کارنامه خود دارد و هم اکنون رییس کمیسیون مشورتی این شورا است.

می‌دانیم که مسیر نهایی خودش را ادامه می‌دهد و یا پروژه‌های است که آمریکایی‌ها به یک مفهوم و غرب به مفهوم کلی‌تر تلاش می‌کنند در حوزه‌های مختلف، فرهنگ و اقتصاد جهان سوم را تحت تأثیر خود قرار دهند و آن را در راستای منافع‌شان هدایت کنند؟

درباره اولین محور بحث، یعنی بحث جهانی شدن، شما به نحوی اشاره داشتید که دو نگاه و رویکرد به این

این شماره نشریه در نظر دارد به مهندسی فرهنگی و جهانی شدن که نزدیک به یک دهه به صورت جدی مطرح است بپردازد. جهانی شدن آثار و نتایج بسیار عظیمی در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی دارد. حال ما می‌خواهیم بدانیم در این عرصه آیا می‌توان مهندسی فرهنگی کرد یا نه؟ دیگر اینکه بحث جهانی شدن را یک فرآیند طبیعی، محصول یک تاریخ

موضوع وجود دارد؛ گروهی بحث جهانی شدن را مطرح می‌کنند و آن را حاصل رشد امکانات و فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی و به تعبیری تبدیل جهان به یک دهکده کوچک، قلمداد می‌کنند و گروهی هم آن را یک پروژه و یک برنامه هدایت‌شده و طرح‌ریزی‌شده می‌دانند که نیروهایی با هدایت‌های خاص و نامحسوسی تلاش در رساندن دنیا به آن نقطه مشخص دارند. از طرفی هر کدام از این دو گروه برای خودشان ادله و شواهدی را ارائه می‌کنند. به هر حال واقعیتی در حال ظهور است. چیزی که با هدایت و به شکل طبیعی و خودکار دارد این کار را به انجام می‌رساند و به شدت مرزها را در نوردیده و به عبارتی مرزهای جغرافیایی و سیاسی شناخته‌شده تقریباً مفاهیم خود را از دست می‌دهند. امروزه مرزهای بین‌المللی به شدت تضعیف شده و یک حالت در هم تنیدگی و نزدیکی شدید بین حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و از جمله فرهنگی در جهان مشاهده می‌کنیم. این اتفاقی است که افتاده و دارد تشدید می‌شود. حاصل رشد بسیار سریع فناوری‌های ارتباطی و به تبع آن اطلاعاتی و شفاف شدن همه اتفاقات و مواضع شده است. چیز نامشکوف و مخفی به آن معنا، امروزه دیگر باقی نمانده است. کمترین اطلاعات در ظرف چند ثانیه به آن طرف دنیا مخابره می‌شود و همه از آن مطلع می‌شوند. در واقع همه در خانه‌ها و مرزهای شیشه‌ای زندگی می‌کنیم. طبیعتاً از یکدیگر آگاه هستیم و به طور طبیعی ما تأثیر می‌گیریم. هیچ چیز از رفتار همسایه‌های ما و دیگران بر ما نامشکوف نیست لذا می‌توانیم راجع به آنها تأمل کنیم. خوب و بد آن را دریابیم

و چه بسا آنها را به مسائل شخصی و بومی خودمان ترجیح بدهیم. در نتیجه به شدت این تأثیر و تأثر افزایش یافته است. طبیعتاً افراد را به تفکر و می‌دارد که راجع به آنها نقدهای مثبت یا منفی داشته باشند: بخشی از آن را بپذیرند و خودشان را تعدیل کنند یا در برابر بخشی از آنها مستحکم بشوند. بر روی مواضع خودشان پافشاری بیشتری کنند. هر قدر که یک جامعه از فرهنگ مستحکم‌تر و متقن‌تری برخوردار باشد، مقدار ایستادگی آن بیشتر می‌شود و از واژه‌های بیشتری استفاده می‌کند. از سویی هر قدر از ضعف و سستی پایه‌های فرهنگی برخوردار باشد، طبیعتاً در مواجهه، دیگران بر او برتری می‌یابند و دریافتی‌ها بیش از ارسالی‌ها می‌شود. گیرندگی این فرهنگ بیش از فرستندگی اوست. این واقعیتی است که الان در صحنه اتفاق می‌افتد. این واقعیت باید در کارها و تصمیمات ما به شدت مؤثر واقع شود. یعنی اگر ما این موضوع را به عنوان یک واقعیت بپذیریم، یک سری الزامات برای ما به وجود می‌آورد تا در عمل رعایت کنیم و گرنه ضربه می‌خوریم.

ملاک تعیین‌کننده هر کشور، مرز است. شما از یک طرف می‌فرمایید ما باید در مقابل هجوم به فرهنگمان یک موضع اتخاذ کنیم و از سوی دیگر قائل به این مسئله هستیم که مرزها در حال تضعیف شدن هستند. فرق دنیای سنتی و مدرن هم در این است. در دنیای مدرن مرزها شکل گرفت و بعد ملتها تشکیل شدند و هر کشوری خواست هویتی را برای خود ترسیم کند که در این هویت همه عناصر فرهنگی مشخص باشد

و با کشورهای دیگر متفاوت باشد. اگر ما بگوییم دیگر مرزها تضعیف شده‌اند، هویت ملی اهمیت و معنای خودش را از دست می‌دهد. اگر هویت ملی و مرز هم تضعیف شده، پس بحث مهندسی فرهنگی چه لزومی دارد؟ و نگاه شورای عالی انقلاب فرهنگی به این بحث چیست؟

داستان بین صفر یا صد نیست. واقعیت این است که مرزها تضعیف شده، اطلاعات و ارتباطات از مرزهای سیاسی یا کشوری فراتر رفته است. تأثیر می‌گیریم و تأثیرگذار هم هستیم، اما این به معنای آن نیست که هیچ‌گونه هویتی از پیشینه خودمان برایمان باقی نمانده است. الان بحث من در مورد ایران و جمهوری اسلامی هم نیست. این واقعیتی در مورد همه کشورها است. واقعیت این است که به هر میزان استحکامات فرهنگی و پایه‌های هویت ملی و فرهنگی در یک جامعه مستحکم باشد، میزان تأثیرپذیری آن نیز کمتر است. هر جامعه و هر کشوری که بیشتر بتواند مولفه‌های فرهنگی خود را ارائه کند، طبیعتاً تأثیر گذارتر است. بحث بر سر شدت و ضعفی است که به ریشه‌های فرهنگی یک جامعه بر می‌گردد. اما نگاهی که در شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد جهانی شدن بود، یک نگاه بینابینی را پیشنهاد می‌کرد یعنی؛ نه بطور کامل بحث جهانی شدن یک فرآیند طبیعی است که هیچ‌گونه مدیریتی بر آن اعمال نمی‌شود و نه اینکه یک جریان هدایت‌شده است که کشوری که قدرت دارد هر طور که دلش می‌خواهد جهان را پیش می‌برد. این هم با خیلی از شواهد سازگاری ندارد. این نگاهی است که در جلسه شورا مطرح شد

است. مخاطب این آسیب‌ها بیشتر قشر جوان است. آسیب‌هایی که از این بابت می‌بینیم باید در مهندسی فرهنگی برنامه‌ای برایش داشته باشیم. اگر قبول دارید، این آسیب‌ها و راهکار مقابله با آنها چیست؟

این نکته که جوان‌ها هدف عمده جهانی‌سازی یا تهاجم فرهنگی هستند نکته‌ی صد در صد درستی است. به دلایل مختلف هم این مطلب تأیید می‌شود: اولاً کشور ما کشور جوانی است و بخش عمده‌ای از ساکنان این کشور جوان هستند. دوم به دلیل اینکه این جوان‌ها هستند که می‌توانند این انقلاب و سابقه به وجود آمده در طول ربع قرن اخیر را حفظ کنند که صدمات فراوانی به مخالفان انقلاب وارد می‌کند. لذا به انحراف کشاندن آن بخش، از اهداف اولیه هر دشمنی به حساب می‌آید. کارها و محصولات که تولید می‌شود مخاطب آن قشر جوان جامعه است. آنها تأثیرپذیر هستند. هدف آن بحث‌ها جوان‌ها هستند. لذا این مطلب کاملاً درست است و البته برای ما تکالیفی هم ایجاد می‌کند. آسیب‌هایی که ممکن است به کلیت جامعه، بویژه به جوانان وارد شود همین بحث گسستگی و گسیختگی از سوابق فرهنگی و ریشه‌های فرهنگی خودشان است. یکی از جاهای آسیب‌پذیر اینجا است که این زیبایی‌ها را خوب تبیین نمی‌کنیم. ما در دینمان زیبایی‌هایی داریم که می‌تواند هم برای کسانی که مسلمان هستند و به طور طبیعی تمایل دارند و هم برای افرادی که به دنبال حقیقت هستند جذاب باشد، ولو غیر مسلمانان، ولی ما آن چهره‌های زیبا، جذاب و رحمانی دین را نمایش نمی‌دهیم. دشمنانی داریم که تلاش می‌کنند چهره عبوسی از فرهنگ دینی ما

چیزهایی در دید یک ملت خوب جلوه می‌کند و یک‌سری چیزها ضد ارزش و غیرارزشی اسم‌گذاری می‌شود. از دل این ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، هنجارها و ضد هنجارها تولید می‌شوند. ارزش‌هایی که به شکل عملکرد غالب جامعه تجلی می‌کند و فرهنگ یک جامعه نام می‌گیرد. فرهنگ جامعه آن است که از میان ارزش آمده و نمود بیرونی و رفتاری پیدا کرده است. لذا فرهنگ ایرانی حالا چه در بعد مذهبی و چه در بعد ملی آن مولفه‌هایی است که عموم مردم ایران در عمل به آن متعهد هستند، نه در فکر و اندیشه. این یک مقدار کار را برای ما عینی‌تر می‌کند. اگر ما می‌گوییم مهمان‌نوازی را به عنوان صفت ایرانی‌ها مثال می‌زنند، به دلیل این است که بطور فراوان نمود دارد. در غالب صحنه این کشور شما به هر گوشه‌ای مراجعه کنید این خصیصه را مشاهده می‌کنید. ممکن است یک ضد هنجارهایی هم به عنوان خصلت‌هایی

که بر اساس آن شروع این موج طبیعی بوده، حاصل همان فناوری‌ها، رشد تکنولوژی‌ها و ارتباطات بوده، اما یک عده خواسته‌اند با زرنگی این سیر تکامل طبیعی را به جهت‌های خاص هدایت کنند. یعنی سوار این موج و جریان شوند که در کشورهای غربی و در رأس آن به شکل خاص که قدرت تکنولوژیکی مثل آمریکا متهم ردیف اول این داستان است می‌خواهند به سمتی که می‌خواهند همه را یکسان‌سازی کنند به آن جهتی که خودشان قرار دارند.

با این نگاه، جهانی شدن ممکن است برای ما یک فرصت باشد، از آن طرف ممکن است صدماتی هم داشته باشد. اگر مهندسی فرهنگی انجام نشود، چه صدماتی ممکن است در حوزه فرهنگی کشور بر ما وارد شود؟ در واقع فرهنگی که در جامعه ایرانی و در کشور جمهوری اسلامی ایران از

واقعیت این است که به هر میزان پایه‌های هویت ملی و فرهنگی در یک جامعه مستحکم‌تر باشد، تأثیرپذیری آن جامعه نیز کمتر است.

ایرانی مطرح شود. فرض کنید می‌گویند ایرانی‌ها خیلی تقدیرگرا هستند. همه چیز را به قضا و قدر محول می‌کنند؛ به جای اینکه بروند برای تغییر اوضاع و احوال، می‌گویند تقدیر این بوده است.

تحولاتی که در عرصه ارتباطی، ابزارها و صنایع فرهنگی اتفاق افتاده آسیب‌هایی به جامعه ما وارد کرده

آن صحبت می‌کنیم، یک فرهنگ دیرپا و عمیق است؛ هم مبتنی بر باورهای اعتقادی و دینی و هم ملی. البته معمولاً فرهنگ را به سه طبقه تقسیم می‌کنند؛ اولی باورها و اعتقادات بنیادین جامعه است. حالا این باورها می‌تواند دینی باشد یا باورها و اعتقادات ملی. بر اساس این باورها و بینش‌ها یک‌سری گرایش‌ها و ارزش‌ها شکل می‌گیرد و

نگاه کنیم در قالب مهندسی فرهنگی جا می‌گیرد. چون بخشی از مهندسی فرهنگی قشر جوان ما، مسئله آموزش، یعنی مهندسی فرهنگی نظام آموزشی است چون مثل جامعه سنتی، آموزش فقط خواست مدرسه نیست. آموزش در سطح جامعه بیش از مدرسه است و تأثیر آموزش غیررسمی بیشتر است.

از جمله انتقاداتی که بر نظام آموزش و پرورش کشور وارد است، مسئله تأثیرپذیری از نظام آموزش و پرورش کشورهای توسعه‌یافته است. با توجه به افزایش قدرت تأثیرگذاری نظام آموزشی این کشورها در سایه رشد فزاینده ارتباطات و فناوری اطلاعات، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری کلان نظام آموزشی کشور باید چگونه باشد تا بتواند در راستای کاهش یا حذف آثار نامطلوب و ناهمسو از پیکره نظام آموزشی مؤثر باشد و در عین حال زمینه لازم را برای اخذ نکات مثبت و تجربه‌های مفید نظام‌های آموزشی کشورهای توسعه‌یافته فراهم سازد؟

یکی از دلایل تأثیرپذیری نظام ما از نظام‌های توسعه‌یافته غربی این است که ما با وجود این که بیش از یک ربع قرن است به شکل رسمی نظام اسلامی را مستقر کرده‌ایم هنوز در آموزش و پرورش به صورت کلی، چه رسمی که شامل وزارت آموزش و پرورش و آموزش عالی و چه غیر رسمی که صدا و سیما، دستگاه‌های فرهنگی، مطبوعات و جاهای دیگر را شامل می‌شود. مبانی آموزش

او یک عمل مرتجعانه‌ای جلوه کند ولی کاری که هیچ استدلال منطقی پشت آن نیست، جزیی از ارضای خواسته زودگذر یک فرد به عنوان تجدد و امروزی بودن جلوه کند. ما در قبال هر کدام از اینها وظایفی داریم و چاره‌ای نیست جز این که آن بنیان‌های اعتقادی را محکم کنیم. ما اعتقاد داریم فطرت‌های پاک می‌آید و این را می‌پذیرند. طبیعتاً دست بالای تکنولوژی را آنها دارند و می‌توانند محتواهای لازم را به شکل فاخر ارائه کنند و اگر ما از آن طرف کاری نکرده باشیم جامعه را نحیف کرده‌ایم. طبیعی

یکی از دلایل تأثیرپذیری نظام ما از نظام‌های توسعه‌یافته غربی این است که با وجود این که بیش از یک ربع قرن است به شکل رسمی نظام اسلامی را مستقر کرده‌ایم هنوز در آموزش و پرورش به صورت کلی، چه رسمی که شامل وزارت آموزش و پرورش و آموزش عالی است و غیر رسمی که صدا و سیما، دستگاه‌های فرهنگی، مطبوعات و جاهای دیگر را شامل می‌شود، مبانی آموزش و پرورش اسلامی، فلسفه و هدف‌هایش به شکل یک سند مصوب تبیین نشده است

است که از چنین ساختاری نباید انتظار داشت که مقاومت داشته باشد و بیمار نشود. لذا این واکنسینه کردن، مسئله مهمی است.

بخشی از اقدامات شورای عالی انقلاب فرهنگی به نظام آموزشی تعلق دارد که اگر بخواهیم با یک نگاه کلان

عرضه می‌کنند. دشمن با ابزاری که دارد می‌تواند روی افکار جوانان دانش‌آموز و دانشجوی جامعه تأثیرگذار باشد. لذا باز اینجا ما باید به این موضوع توجه کنیم که در نمایش زیبایی‌های فرهنگ خودمان یک مقدار ضعف داریم که باید این را تقویت کنیم؛ یعنی یک جایی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی باید سیاستگذاری کند. دستگاه‌های اجرایی نیروهایشان را تربیت کنند؛ امکانات و ابزار را تهیه کرده و در اختیار کسانی بگذارند که در این مسیر تلاش می‌کنند. قرار نیست اگر دولت وجهه همتش فرهنگی باشد و خودش را یک دولت اسلامی بداند نسبت به مسائل اسلامی و غیراسلامی به یک نحو موضع نشان بدهد و بگوید من به همه نشریات و کتاب‌ها یارانه می‌دهم، حالا هرکس می‌خواهد منتشر کند. این موضع، موضع معقولی نیست. ما حداقل باید بگوییم اگر دیگران می‌خواهند افکار مخالف ما را تولید و پخش کنند، ما مزاحم آنان نمی‌شویم ولی اینکه بخواهیم یارانه در اختیار آنان بگذاریم، پول بدهیم که بر ضد ما فیلم بسازند. به این حریت نمی‌گویند، یک مقدار حماقت است. آسیب‌هایی که ممکن است به جوانان وارد شود اولاً دور شدن از مبانی و

ریشه‌های اعتقادی، چه ملی و چه مذهبی ماست. از اینجا ترویج ارزش‌ها در ذهن آنان جابجا می‌شود؛ جابجایی ارزش و به طور طبیعی جابجایی هنجارها. آن وقت هنجارهای مثبت ممکن است در دید یک جوان جایش را به یک ضد هنجار بدهد. احکام اسلامی ممکن است در دید

فرهنگی آموزش‌های رسمی غفلت کند. شما اگر بخواهید یک شورا متکفل بحث مهندسی فرهنگی شود، به صورت طبیعی، گسترش این حوزه‌ها ممکن است تمرکز آن را معطوف فرهنگ عمومی کند و فرصتی برای اندیشیدن به این واقعیت پیدا نکند یا فرصتی برای عمل پیدا نکند. اگر دنبال نقشه جامع علمی هستید بدانید که محصولات دانشگاهها و پژوهشگاهها، در آموزش و پرورش شکل و قالب گرفته‌اند. علت این که در شورای عالی سه شورای تخصصی تشکیل شده است؛ این نیست که دیوار قطوری بین آنها حائل است. این یک تقسیم کاری است که اینها باید یک جا به هم ملحق شوند و با هم دیده شوند. حالا اعضای شورای عالی در این مرحله به سه بخش تقسیم شده‌اند که هر کدام در حوزه خودش باید آن بحثها را در ارتباط با یکدیگر پیش ببرد. الان دوستانی که از این سه شورا، در داخل دبیرخانه پشتیبانی می‌کنند به این توجه دارند که آن گامهایی که طراحی می‌شود برای بخش مهندسی فرهنگی، چیزی کاملاً دور و بی ارتباط با بخش تحول و نوسازی نباشد. در بحث مهندسی فرهنگی نظام آموزشی، دانش آموزان در یک محیط قرنطینه نیستند. بالاخره عوامل بسیاری روی آنها تاثیر گذاری می‌کند. باید حواسمان باشد که اثر آن عوامل بیرونی و ناخواسته آنها را به کدام سمت می‌برد. از جهات مختلف دارد بر آنها نیرو وارد می‌شود. ببینیم برآیند نیروها، آنها را به کدام سمت می‌برد؟ حالا چقدر می‌توانیم از آن عوامل ناخواسته جلوگیری کنیم؟ چقدر توان و تکنولوژی داریم؟ چقدر توان فرهنگی و سیاسی داریم؟ اینها

معلومات چگونه است؟ ما تفسیری که مبتنی بر تحقیق باشد، نداریم. این گامی است که باید برداشته شود. نکته بعد که شاید از این نکته سخت‌تر است این که مطلوبمان در آموزش و پرورش چیست؟ ما می‌گوییم دانش آموز در این نقطه ایستاده، دانشجوی ما در اینجا است. اما آنکه باید باشد و تراز جمهوری اسلامی و مطلوب ماست، چیست؟ دانش آموز مطلوب چگونه باید باشد؟ دانشجوی مطلوب به چه کسی می‌گویند؟ در جمهوری اسلامی بازدهی این دانش آموز موقع خروج از آموزش و پرورش چه حدی باید باشد؟ چه اندازه باید خلاقیت داشته باشد. چقدر باید به مسائل ملی و مذهبی اش معتقد و عامل باشد؟ چقدر باید روحیه افتخار ایرانی بودن و مسلمان بودن در او باشد؟ چقدر روحیه تعاون و نوع دوستی داشته باشد؟ چقدر اطلاعات و معلومات و محفوظات باید داشته باشند؟ چون اگر ندانیم مقصد کجاست نمی‌توانیم حرکت

و پرورش اسلامی، فلسفه و هدف‌هایش به شکل یک سند مصوب تبیین نشده است. ممکن است اندیشمندانی باشند که کتاب هم نوشته باشند اما این مباحث سند نشده است. لذا اولین گام سفارش به جاهایی است که بتوانند برای ما مبانی، اهداف و فلسفه تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش را تبیین کنند که آن را شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوب کند. چالش بعدی ما این است که تصور دقیقی از وضع موجود نداریم. شما در اظهار نظرهایی که می‌شود، می‌بینید چه تنوع و تکثری وجود دارد. بعضی نسبت به جامعه خیلی ابراز بدبینی می‌کنند و جامعه را هر روز بدتر می‌بینند؛ دروغ زیاد شده، پارتی‌بازی و رشوه زیاد شده و امثالهم. در مقابل بعضی نگاهشان متفاوت است و می‌گویند به رغم بعضی کاستی‌ها جامعه، جامعه متدین، خوب و مثبتی است و بعضی ممکن است بینابین باشند. خب بالاخره وضع جامعه ما چیست؟ ما باید وضع

بخشی از اقدامات شورای عالی انقلاب فرهنگی به نظام آموزشی تعلق دارد که اگر بخواهیم با یک نگاه کلان نگاه کنیم در قالب مهندسی فرهنگی جا می‌گیرد

کنیم. لذا در آموزش و پرورش شما وقتی که کودک را در شش سالگی تحویل می‌گیرد، در ۱۷ و ۱۸ سالگی باید با این ویژگی‌تحویل‌بهد در بحث اینکه آموزش و پرورش بخشی از مهندسی فرهنگی است که شما فرمودید، واقعیت همین است. یعنی اگر بخواهد جامعه‌ای به لحاظ فرهنگی مهندسی شود، نمی‌تواند از مسئله آموزش و پرورش و مهندسی

موجودمان را کاملاً با شاخص‌های کمی قابل محاسبه بسنجیم که سطح دینداری جامعه چگونه است؟ این کارهایی است که باید انجام شود. حالا چون شما بحثتان در مورد نظام آموزشی بود و آن هم بیشتر آموزش‌های رسمی، طبیعتاً باید بپرسیم الان وضع موجود دانش آموزان و دانشجویان ما به لحاظ تدین و به لحاظ دین باوری، به لحاظ اخلاقی و به لحاظ علمی، به لحاظ اطلاعات و

این نظام و هر دولتی که می‌خواهد بحث مهندسی فرهنگی را انجام دهد طبیعتاً می‌خواهد به حفظ و پالایش باورها اقدام کند، نه تغییر باورها. یعنی اگر اتفاقی در خلاف جهت ارزشهای اصیل دینی و ملی ما می‌افتد، می‌خواهد آنها را از بین ببرد و هرس کند ولی نمی‌خواهد خودش در یک سمت دیگر باشد و مردم را به آن سمت هدایت کند چون خودش هم در میان مردم است

نکاتی است که باید در طول این مسیر زیر نظر و مراقبت گرفته شود. اگر اینها مشخص نشد، دو دستگاه مخاطب ما می‌شوند؛ آموزش و پرورش و آموزش عالی، چون در بحث نوسازی و تحول نظام، ما به بخش آموزشهای غیر رسمی کار نداریم. آنها در بخش مهندسی فرهنگی و رسانه‌ها جای می‌گیرند. اما این دو دستگاه باید برنامه‌های تحولی خودشان را بیاورند و به تثبیت برسانند. بعد هم شورا نظارت می‌کند. بر نحوه اجرای این برنامه‌ها و بازخوردگیری رفع معایب جبران و اصلاح آن ضعف‌ها و بردن به آن سمتی که به آن نقطه برسیم، نظارت می‌کند.

آیا رویکرد مهندسی فرهنگی، رویکرد حل مشکلات و آسیبهای اجتماعی و تقویت باورهای جامعه خودمان است یا رویکرد تغییر باورها و ارزشهای جامعه در راستای منافع سیاسی و حکومتی است؟

یک وقتی است که اگر دولتی باشد که اعتقادات آن، باورها و ارزشهای مخالف باورهای عام جامعه باشد و بخواهد دست به یک عمل و یک مهندسی بزند، طبیعتاً سعی می‌کند با تغییر در باورها، مردم را به سمت باورهای خودش متمایل کند. اما در کشور ما هر دولتی با هر گرایشی آمده از طرف مردم بوده و با تفاوتی که در نوع نگرشها بوده روی مسئله دین مردم، ملیت مردم و همگی آنان تاکید داشته است. همه آنان از آن هجوم و از آن جهانی‌سازی نگران بوده‌اند. با همه شدت و ضعفی که در آنها وجود داشته است. همه آنان بر حفظ هویت و میراث فرهنگی تاکید داشته‌اند. لذا این نظام و هر دولتی که می‌خواهد بحث مهندسی فرهنگی را انجام دهد طبیعتاً می‌خواهد به حفظ و پالایش آن باورها اقدام کند، نه تغییر باورها. یعنی اگر می‌بیند که اتفاقی می‌افتد که در خلاف جهت ارزشهای

است و حل مشکل در گرو این اقدام است. عمل گرایانه وارد شویم. ولی بدون اینکه بدانیم این بخش که به عنوان آسیب می‌شناسیم در کجای آن جدول کلی ما قرار می‌گیرد، اقتادن در همان مسیری است که از بالا نگاهی روی آن نباشد. بعضی از دوستان خیلی عمل‌گرا هستند. لذا باید هر چند وقت، نگاه کنیم و ببینیم کجای کار هستیم. رصد همین است که ببینیم ما چقدر اثر می‌گیریم. آیا مسیرمان به سمت آن هدف است یا پشت به هدف می‌تازیم و هر قدر می‌رویم دورتر می‌شویم.

برخی فکر می‌کنند حکومت می‌خواهد باورها را در راستای منافع خودش تغییر داده و استفاده کند. ولی واقعیت این نیست؛ وقتی دولت می‌خواهد در مهندسی فرهنگی در بخش مصرف جامعه، تجمل‌گرایی را حل کند، آمار بی‌رویه طلاق را حل کند و ... اینها هیچ کدام سیاسی و در راستای منافع صرف حکومت نیست، بلکه دولت در راستای وظایف ذاتی و در جهت ایجاد یک جامعه مطلوب و در جهت منافع شهروندانش این کار را انجام می‌دهد. شما این فضا را به چه نحوی می‌بینید؟

قطعاً مهندسی فرهنگی دارای بعد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. یک مقدار ملموس‌تر به این مسئله بپردازیم. در ابعاد مختلفی که قرار است مهندسی فرهنگی به آن بپردازد چه چیزهایی را قرار است مهندسی فرهنگی حل کند و یا کدام داشته‌ها را تقویت کند؟ برخی رویکرد حل مسئله‌ای به موضوع دارند یعنی آسیب‌ها را شناسایی می‌کنند و راهکارهای آن را یکی یکی بررسی می‌کنند و راه حل آن را ارائه می‌دهند رویکرد جناب‌عالی چیست؟

من ابتدا این را به عنوان بخشی از راه حل می‌دانم. یعنی اینکه ما ببینیم به تک تک مشکلات بپردازیم یک نگاه از بالا و کلان نداشته باشیم. به نظر من نمی‌دانیم که به کجا می‌رویم. یعنی من این را می‌پسندم که یک نگاه کلان داشته باشیم. اما در آن کلیات باقی نمی‌مانیم. در عمل ببینیم به روش حل مشکل و بگوییم آسیب‌های مهم جامعه ما این

توانایی خوبی دارد. حالا ما روی بحث جهانی شدن فکر کنیم و سعی کنیم که فرهنگمان را توسعه دهیم. قاعدتا در مهندسی فرهنگی این باید دیده شود. اینها هم بخشی از مهندسی فرهنگی است. آیا روی اینها کاری شده و اگر نشده باید به چه سمت و سویی حرکت کنیم و چه راهکارهایی برای آن دیده شود. چه دستگانهایی باید در آن وارد شوند؟

واقعیت این است که به شکل سازمان دهی شده و طراحی شده، ما خیلی دنبال اینکه مهاجم در فرهنگمان باشیم، نبودیم. هرازگاهی، آن کارهای طبیعی که انجام داده‌ایم و به بیرون ارائه شده است، علاقه‌مندان و مشتاقان زیادی را به خودش جلب کرده ولی اینها حالتی ناخواسته بوده و خیلی ناشی از طراحی و برنامه‌ریزی ما نبوده، مثلاً الان سینمای ایران یک الگوی جدید در جهان باز کرده، اینکه ما یک سینمایی داشته باشیم بدون اینکه در آن سکس و خشونت باشد و جذاب هم باشد. پیش از این، دنیا پذیرفته بود که سکس و خشونت عوامل جذب هستند اما سینمای ما نشان داد بدون اینها هم می‌توان حرفهای انسانی و جذاب زد.

اگر ما به دلیل اینکه مرزهایی را قائل شده‌ایم، مثلاً در صنعت سینما و گفته‌ایم با فرهنگ ما نمی‌سازد، به طور طبیعی ذهن آن فیلمنامه نویس و فیلم ساز را برده‌ایم به این سمت که از جذابیت‌های دیگری بهره بگیرد. البته هدایت و حمایت هم انجام گرفته است. حالا ما می‌توانیم در صحنه‌های دیگر این طور عمل کنیم. یعنی اگر یک راه را می‌بینیم، راههای دیگر را باز کنیم که همه آن تراوشات ذهنی و فکری هدایت شوند به آن سمتها. ولی اگر

آموزش و پرورش بخشی از مهندسی فرهنگی است. واقعیت این است که اگر جامعه‌ای بخواهد به لحاظ فرهنگی مهندسی شود، نمی‌تواند از مسئله آموزش و پرورش و مهندسی فرهنگی آموزش‌های رسمی غفلت کند

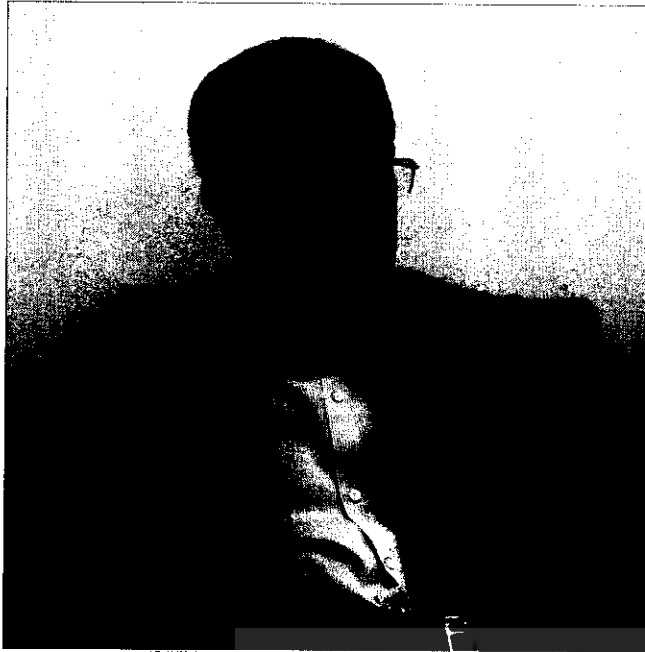
خودش را سوار گرانتی‌ترین ماشین می‌بیند، بالاترین امکانات در دسترس اوست و آن دیگری هم می‌خواهد زود به آنجا برسد. وقتی شما به لحاظ اقتصادی مجال آن کار را دارید، به لحاظ فرهنگی هم باید انتظار آن سیلی و ضربه را هم داشته باشید. لذا وقتی ما بحث از مهندسی فرهنگی می‌کنیم، طبیعتاً ابعاد مختلف آن باید مدنظر باشد. نمی‌شود ما برویم در مدارس این موارد را بخواهیم از دانش آموز یا در صدا و سیما بگوییم اما وقتی پایش را از مدرسه و یا خانه بیرون می‌گذارد، واقعیت چیز دیگری باشد.

این هماهنگ نبودن فعالیت‌های ما در صحنه فرهنگ است که این مشکل را پدید آورده است.

بحثی در بین اندیشمندان است که می‌گویند فرهنگ غیر قابل مهندسی است ولی آنچه که در صحنه عمل در دنیا اتفاق می‌افتد چیز دیگری است. آمریکا را نگاه کنید که کشورش همه دنیا را تحت سیطره خودش قرار داده است. پس اگر فرهنگ غیر قابل مهندسی است، چطور با شیوه‌های مختلف افکار ملت‌های مختلف را با خود همراه می‌کند و این کار را انجام می‌دهد. فرهنگ ما به دلیل برخورداری از ریشه‌های قوی و پشتوانه قوی تاریخی، به نظر می‌آید

اصیل دینی و ملی ماست، می‌خواهد آنها را از بین ببرد و هرس کند ولی نمی‌خواهد خودش در یک سمت دیگر باشد و مردم را به آن سمت هدایت کند چون خودش هم در میان مردم است. به هر حال دولت‌های ما همگی از دل مردم جوشیده‌اند. یکی از دوستان در یک جایی می‌گفت این مباحث مربوط به قرن ۱۸ اروپا است و فرهنگ مردم زاینده مناسبات اقتصادی و اجتماعی است. لذا شما چگونه می‌خواهید فرهنگ را عوض کنید بدون اینکه آن مناسبات را دست بزنید. از قضا مهندسی فرهنگی درست همان است که آن مناسبات را بخواهید تغییر دهید. مهندسی فرهنگی درست همان است که آن مناسبات اقتصادی و اجتماعی دست بخورد؛ یعنی آنها که قبول داریم و درست است. وقتی شما مانور تجمل را به لحاظ اقتصادی بها می‌دهید وقتی روا می‌دارید که کسی خانه‌ای بخرد که ۲/۵ میلیارد تومان است و در طبقه ۵۶ یک برج ساکن است و کسی هم از خرید یک آپارتمانی با پنجاه میلیون تومان بر نیاید، این فرهنگ به دنبال خودش خیلی چیزها را می‌کشاند.

چرا الان سن شروع خیلی از ناهنجاریها و بزهکاری‌ها پایین آمده است؟ چون وقتی آنجا را می‌بیند، احساس خلاء و کمبود می‌کند. یکی مثل



وقتی ما از مهندسی فرهنگی بحث می‌کنیم، طبیعتاً ابعاد مختلف آن باید مدنظر باشد. نمی‌شود ما برویم در مدارس این موارد را از دانش آموز بخواهیم یا در صدا و سیما بگوییم اما وقتی پایش را از مدرسه و یا خانه بیرون می‌گذارد، واقعیت چیز دیگری باشد

هستند که تابع جریان‌های سیاسی خواهند بود اما سابقه کلی و اکثری شورا حالت ثبات و آرامش دارد که چندان با این تلاطم‌ها به هم نمی‌ریزد. لذا آن اصل باید بین همه، حتی کسانی که با تغییر جریان‌ها وارد صحن شورا می‌شوند، وجود داشته باشد که بتوان این جریان را به جلو برد. این به نام هیچ جریان خاص سیاسی نباید ثبت شود که دیگران خودشان را بیگانه با آن احساس کنند. فکر کنم هرکس که دین و ملیتی دارد باید توان خودش را صرف کند و بر مسئولان است که از این توان استفاده کنند. ■

جدیدی را بیفکنیم. اگر این طراحی انجام شده را قبول داریم. تا آخر باید جلو برویم. اگر قرار است اصلاح شود به هم نریزیم، بلکه در طول مسیر اصلاح کنیم و نخواهیم دوباره از صفر طراحی را تجدید کنیم. به هر حال یک عزم ملی بین همه افراد لازم است، با گرایش‌های مختلف سیاسی. قطعاً مرجعی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی به دلیل اینکه از تغییرات سیاسی اجتماع کمتر متأثر می‌شود، می‌تواند بهترین جایگاه برای این مطلب باشد، گرچه از آن مصون هم نمی‌ماند. بعضی از اعضای شورا اشخاص حقیقی

بخواهم دقیق به سؤال شما جواب بدهم ما خیلی در این زمینه سرمایه‌گذاری نکرده‌ایم. بیشتر به فکر دفاع بوده‌ایم. طبیعتاً در جنگ کافی نیست انسان خوب دفاع کند، باید حمله کند و حملات آنها را تضعیف کند.

به هر حال در مهندسی فرهنگی و در این یک ساله گذشته با پیگیریها اطلاعات خوبی تولید شده است. ما حداقل با همایشی که برگزار کرده‌ایم و پیگیریهای دیگر، دست کم چند هزار صفحه مطلب پدید آورده‌ایم.

الان چند نمونه از دانشکده‌های دانشگاه‌های معتبر می‌گویند ما می‌خواهیم رشته مهندسی فرهنگی دایر کنیم یعنی اینکه سرفصلها برای آنان روشن شده است مهندسی فرهنگی باید به چه پردازد بعد مراحل و فازهای آن کجاست، اگر این موضوع روشن نشده بود به خود جرأت گام گذاشتن در وادی تاریخ را نمی‌دادند. الان به ما می‌گویند از شورا به ما مجوز بدهید، می‌خواهیم رشته ارشد مهندسی فرهنگی را راه بینداریم. این نشان می‌دهد ما یک حرکت رو به جلو داشته‌ایم، ادبیات تولید شده است. البته باید بیش از اینها تولید شود. کار بسیار بزرگی است و هنر مدیریت مهندسی فرهنگی این است که این موضوع را جامع الاطراف ببیند. قطعاً یک شورای چهل پنجاه نفره نمی‌تواند مهندسی فرهنگی کند مگر اینکه از همه توانها استفاده کند. یعنی باید هنر استفاده و مدیریت پتانسیل افراد را داشته باشد و بعد هم پیگیری و مداومت، چون این کاری نیست که سریع به نتیجه برسد. اگر تصمیمی گرفته شد با گذشت زمان و پیش آمدن بعضی از حوادث و اتفاقات عقب‌نشینی نکنیم و بخواهیم از نو طرح